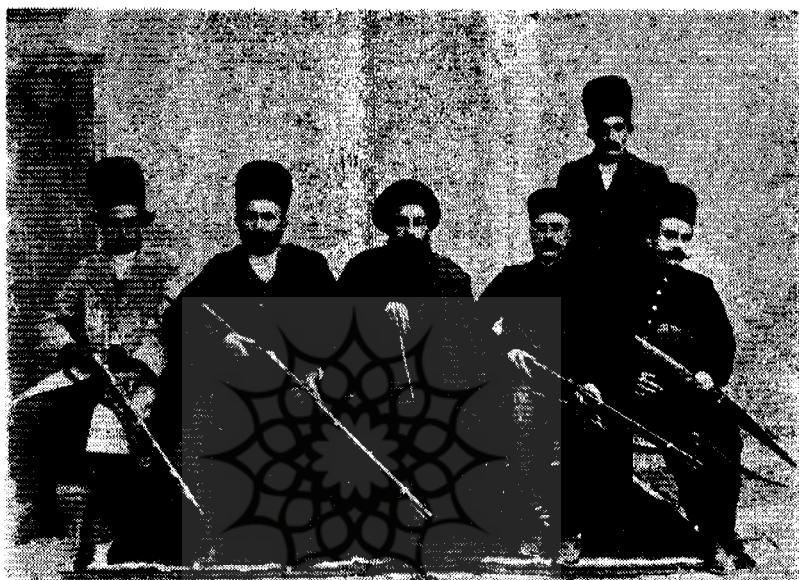


کرده بودند و بر روشدند و چون از طرف سر بازان بمسجد شاه و گلدسته‌های آن تیر اندازی میشد و حتی توپ هم می‌انداختند که هنوز نیز آثار گلوله‌های آن بگلدسته‌های مسجد شاه باقی است. ضرغام السلطنه سخت عصبانی شد و با کسب اجازه از علمای اعلام جنگ را آغاز کرد و دوازده نفر از برادران و خان زادگان بختیاری را بتعداد دوازده امام انتخاب و دستور شروع جنگ را صادر نمود.



از راست به چپ : ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه - حیدر عمه او قلی - حاج سید احمد نوربخش دهکردی - ضرغام السلطنه - خلیل خان پسر ضرغام السلطنه

از جمله پسرش ابوالقاسم خان بود که در این جنگ و فتح اصفهان رشادت‌هایی کرد که هنوز هم در خاطره اهالی اصفهان باقی مانده است و اشعاری هم در همان اوقات محمدعلی مکرّم اصفهانی راجع بفتح اصفهان و مخصوصاً دلاوریهای ابوالقاسم خان سروده است که قسمتی از آن در آخر این مقوله ثبت خواهد شد خلاصه بختیاریان بسر کردگی دوازده نفر^۱ خانزادگان تمام نقاط اطراف میدان شاه اصفهان را از تصرف سر بازان

۱- دوازده نفر عبارت بودند از شش نفر برادرانش بهرام خان داراب خان عبدالله خان سهراب خان و اسداله خان و هادی خان (پدر نگارنده) و سه نفر پسرانش باسامی ابوالقاسم خان و خلیل خان و علیرضا خان و سه نفر پسران اسفندیار خان سردار اسعد بزرگ باسامی ناصرقلیخان حبیب‌اله خان حیدرقلیخان

ملایری و جلالی خارج و مجدداً شروع به تیراندازی نمودند همین موقع بود که ابوالقاسم خان پیشانی یک نفر توپچی را هدف گلوله قرارداد بطوریکه از بالای عالی قاپو بزرگ افتاد و توپچی دوم را هم که بجای او قرار گرفت بازاز پا درآورد و بلافاصله صدای توپ بکلی قطع شد و تا ظهر نیز بیشتر طول نکشید که اغلب نقاط حساس شهر و ادارات دولتی بدست همین چند نفر سواران بختیاری افتاد و شب آنروز هم اقبال الدوله و همراهان اجباراً بکنسولگری انگلیس پناهنده شدند و روز بعد نیز اصفهان بطور کلی بتصرف ضراغام السلطنه درآمد.

پس از آنکه شهر اصفهان اشغال شد و آب از آسیاها افتاد روز دوازدهم ذیحجه صمصام السلطنه با پانصد نفر سوار بختیاری بدون معارض و هیچگونه زحمتی وارد اصفهان گردید ناگفته نماند همان روزی که ضراغام السلطنه از طریق سفیددشت و تنگک بییدکان بطرف اصفهان حرکت نمود بنا بر قرارداد قبلی برادر خود عزیزاله خان را که ضمناً داماد صمصام السلطنه هم میشد به شلمزار پیش صمصام السلطنه فرستاد که او هم فوری از طریق گردنه رخ حرکت کند و در نزدیکی اصفهان باهم تلاقی نمایند که متفقاً با اصفهان حمله کنند ولی بعلمی که قبلاً ذکر شد موقع ورود عزیزاله خان به شلمزار و خبر شدن از حرکت ضراغام السلطنه بطرف اصفهان صمصام السلطنه تمارض نمود و اینجا بود که عزیزاله خان با خواهش و تمناهای زیاد اورا راضی و مجبور کرد که سوار شود و از شلمزار حرکت نماید ولی همینکه به قهفرخ رسید آنجا متوقف شد و چون خبر فتح اصفهان را در قهفرخ شنید از آنجا نامه‌ای حاکی از ابراز مسرت ضمن دستوراتی به ضراغام السلطنه نوشت و وسیله عزیزاله خان و محمدجواد خان^۱ منتظم الدوله برای او فرستاد که اصل آن نامه فعلاً نزد نگارنده مییاشد که عیناً نقل میگردد

دشب یکشنبه دهم از قهفرخ

جناب نور چشم اجل رقیمه شریف بمصحوب فرستاده مخصوص خودتان لدی الورود

۱ - محمدجواد خان پسر بزرگ اسفندیار خان بود که اول ملقب به منتظم الدوله شد و بعداً ملقب به سردار اقبال گردید.

رسید از بشارت واقعه و التفاتهای رؤسای روحانی مستحضر و زاید الوصف مسرور شده حقیقت آفرین بر اشخاصی که صاحب غیرت و حقیقتند شهداله عموم عهد و پیمان خودشان را بجا آوردند حالا نوبت ماست فردا انشاءاله بیاری خداوند از قهقرخ حرکت میشود با سوار و استعداد کامل بواسطه عدم قوه خودم نمیتوانم فردا را اصفهان برسم ولی نور چشمان مکرم عزیزاله خان و محمد جواد را باعده سوار میفرستم که فردا شب بشما ملحق شوند خودم هم بواسطه باقی سوار و تفنگچی ها وضع مزاج در یکی از دهات عرض راه توقف مینمایم پس فردا که یازدهم است خودم هم وارد خواهم شد عجالتاً جناب عالی برسیدن همین نوشته بکنفر آدم کافی بفرستید جلو نور چشمان از برای دستور العمل و پس فردا هم بشرح ایضاً یکی را جلو خودمان بفرستید ولی مطلبی که عجالتاً بر زمه جناب عالی است این است که بهیچوجه نگذارید اقبال الدوله فرار کند تا خودمان برسیم که بفضل خداوند برسیدن باید دستگیر شود بانهایت قوت قلب بایستید که رسیدیم هر حاجتی و صحتی است چون زمان ملاقات نزدیک است زیادتر اسباب زحمت نمیشود محل مهر نجفقلی»

مصمصام السلطنه پس از این نامه حرکت نمود و با خیال راحت روز دوازدهم ذیحجه سال ۱۳۲۶ هجری قمری وارد اصفهان شد و مسلماً منظور او هم همین بوده است که علاوه بر آنکه دست ضرغام السلطنه را از حدود چهارم محال و بختیاری کوتاه نماید جای مهری برای آینده خود هم گذاشته باشد که اگر نتیجه درست از آب در نیامد این عمل بادت او انجام نشده باشد.

(اشعار مکرم اصفهانی راجع به فتح اصفهان بدست ضرغام السلطنه و شجاعتهای ابوالقاسم خان)

اقبال ستمگر بصفاهان چو گذر کرد	شیرازه کار همه را زیر و زبر کرد
از بهر حکومت چو در این شهر مقرر کرد	بیداد و جفایش بدل سنگ اثر کرد
	رخت ستم و فتنه و آشوب به بر کرد
از بهر حکومت چو در این شهر قدم زد	کلکش همه دم از پی آشوب رقم زد

در شهر سراپرده بیداد و ستم زد
 اوضاع جهان را همه یکباره بهم زد
 الحق که ز فرعون و زشداد بتر کرد
 از بهر نیابت بگمارید معدل
 يك نایب بد اخترويك شوم سیه دل
 هم فاسق وهم فاجروه هم زشت شمایل
 احکام ستم جاری از او شد بقبایل
 که تکیه خود را به علی که به عمر کرد
 روزی که معدل به عمارات کمین شد
 آه دل مظلوم بگردون ز زمین شد
 یکپخته نشد پیش که کالسکه نشین شد
 با حجة الاسلام بورزیدن کین شد
 که سیم طلب کرد و گهی میل به زر کرد
 بر مرد و زن خلق ستم کرد فراوان
 بر خلق خدا کرد جفا بی حد و پایان
 اندر ره بیدادگری گشت شتابان
 کفرش بهمه خلق خدا گشت نمایان
 شد خصم خدا و بگمانش که هنر کرد
 سرباز ملایر که بود شهره دوران
 نه تابع دینند و نه هستند مسلمان
 هستند همه گرسنه و لنگه و عریان
 آورده بهمراه تنی چند از ایشان
 هر يك تن از آن قوم دو صد فتنه و شر کرد
 انداخته در مال خلائق همه چنگال
 پشت همه شد گرم بهمراهی اقبال
 مردم شده اندر ره ایشان همه پامال
 ناگاه بدیدند که برپا شده جنجال
 گفتند که رو باید بر راه مفر کرد
 مردم همه بگذشته ز اموال و ز جانشان
 در مسجدش خسته دلان گشت مکانشان
 کس را نه خیر بود ز اسرار نهانشان
 از مسجدش تا بفلک رفت فغانشان
 کاین نامه سیه اینهمه خویشان بجگر کرد
 پس حجة الاسلام خیر داد به طهران
 کاین جا کم بدبخت چه خواهد ز صفاهان
 هر روز کند کجروی و تندوی و طغیان
 نه دل بدلیل آرد و نه گوش به برهان
 بایست شکایت ز دل او به حجر کرد

اقبال ستمکار چو گردید خبردار
گفتا که شلیکی بنمائید به یکبار
سرباز ملایر برود از پی کشتار
سرباز جلالی ز پی غارت بازار
تا آنکه به بینیم که فتح و که ظفر کرد

یک توپ شریئل به سر برج گذارید
زو آتش بیداد بمخلوق بیارید
خشت دگر از مسجد شه را نگذارید
با خصم بکوشید که تا جان بسپارید
بایست که امروز ز جان صرف نظر کرد

بردند سر برج یکی توپ شریئل
اقبال بزد نعره و فریاد معدل
آن توپ سوی مسجد شه بود مقابل
زد عربده آن توپ فراوان ز ته دل
آنگونه که گوش هممزان عربده کر کرد

القصه پایان برساندند ستم را
جاری بنمودند همه حکم حکم را
بدنام نمودند همه ملک عجم را
ناگاه خداوند رسانید علم را
بنگر که قضا کرد چهها و چه قدر کرد

آن شیردز آ که که بحق بود چو ضرام
ضرام حقیقت که از او روز عدو شام
افراشت علم را ز پی یاری اسلام
زد جانب این شهر پی دفع ستم گام
از بهر تن آسانی ما سینه سپر کرد

قدر عدد اسم علی همرهش الوار
یعنی صدوده تن زد لیران وفادار
گفتند که از مهر علی حیدر کرار
امروز نمائیم یکی جنک نمودار
هر کس که کند فتح یقین شوقم کرد

در مسجد شه جای گرفتند به سنگر
گشتند بآن فرقه ناپاک برابر
از هر دو طرف تیر بیارید مکرر
برخاست غو هلله از سمت دولشکر
بنگر که چه بازی فلک شعبده گر کرد

آن زاده ضرام جوانمرد یگانه
بوالقاسم فرخنده سیر فخر زمانه
زد تیر پیایی سوی دشمن بنشانه
تیرش بسوی خصم بر آورد کمانه
آمد همه جا تیر که تا جای به سر کرد

از توپچیان چند تن افتاد روی خاک
 آن توپ که میرفت از آن بانگ بافلاک

از تیر مکافات عمل بیکرشان چاک
 شد ساکت و پژمرده و افسرده و غمناک

اقبال زمین را همه پر زاشک بصر کرد
 اقبال ستم پیشه روان شد بسفارت

بگذشت ز اموال و ز کاخ و ز امارت
 رفت از پی او مایه افساد و شرارت

سک باز ستم پیشه برون شد بحقارت
 اظهار شجاعت چه به بحر و چه به بر کرد

نما که خیر آمد که رسید حضرت صمصام
 مردم همه دیدند که آن سرو دلارام

صمصام شریعت ثمر گلشن اسلام
 با یکه سواران و دلیران نکو نام

منزل صفاهان بدو صد شوکت و فر کرد
 این زلزله چون رفع شد از مگر که گاهان

مردم همه مشروطه حق را شده خواهان
 بشکسته دلان بی کس و بی یار و پناهان

گفتند به صمصام که در شهر صفاهان
 بایست ز نو جامه مشروطه به بر کرد

مشروطه بود راحت جان تن بیمار
 مشروطه ز ظلم و ز ستم میبرد آثار

مشروطه بود سد ره فرقه اشرار
 مشروطه بتوحید خدا میدهد اقرار

جز خدمت او می نتوان کار دگر کرد
 هر دم سخن تازه ز اوضاع ز من کن

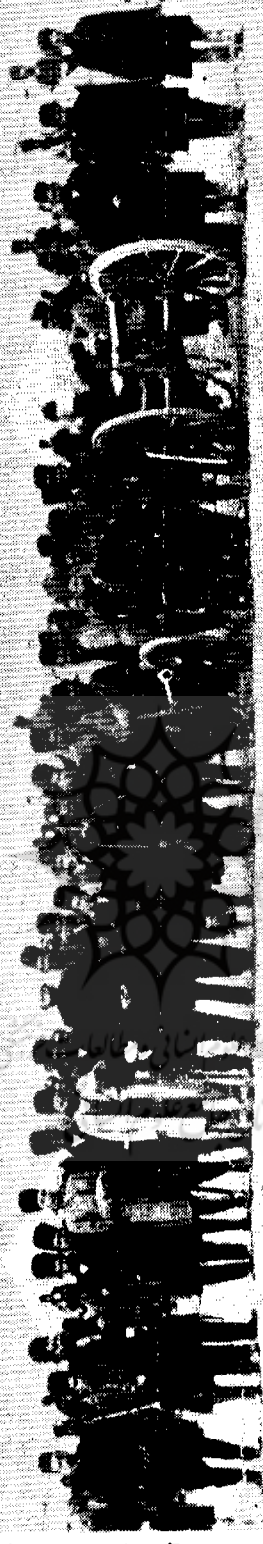
مکرم تو شب و روز مشروطه سخن کن
 از دست رها شرح حکایات کهن کن

باید که دهان تو پر از در و کهر کرد
 باید که دهان تو پر از در و کهر کرد

(پورش حاجی ولیقلیخان سردار احمد بطهران)

(و خلع محمد علیشاه)

ضرغام السلطنه پس از آنکه اصفهان را متصرف شد و صمصام السلطنه عموزاده اش
 نیز وارد اصفهان گردید بنا بر قول و قراری که در میان گذاشته شده و بعلاوه صمصام السلطنه



شرح عکس از راست به چپ: ۱ - در طرف چپ توپ میرزا آقاخان امینی داماد زرغام السلطنه ۲ - ابوالقاسم خان
۳ - حبیب اله خان اسفندیاری ۴ - ناصرقلی خان منظم الملك ۵ - اسمعیل خان اسفندیاری ۶ - صمصام السلطنه
۷ - زرغام السلطنه ۸ - محمدجوادخان سردار اقبال ۹ - هادیخان ایلکی ۱۰ - اعتضاد السلطان

هم از او بزرگتر بود همهٔ اختیارات و تمشیت امور شهر اصفهان را بعهده او محول ساخت و خود به تهیه مقدمات حرکت و هجوم بطهران پرداخت ولی در همین موقع حاجی علیقلیخان سردار اسعد با تفاهق مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه که با عزمی راسخ در امر مشروطیت از اروپا وارد شده و در خوزستان باشیخ خزعل نیز ملاقات کرده بود از راه بختیاری با عده‌ای سوار تازه نفس با اصفهان ورود نمود .

سردار اسعد چون اوضاع را مناسب یافت از همان ساعت بفکر حرکت بطهران افتاد و صمصام السلطنه برادر خود را بمنظور مراقبت از عملیات احتمالی ضراغام السلطنه به ماندن در اصفهان و حکومت در آنجا و ادار نمود و زبدهٔ از سواران بختیاری را در اختیار گرفت و در غره جمادی الاول سال ۱۳۲۷ هجری قمری بطرف طهران حرکت کرد. قوای دولتی یعنی مستبدین هم عده‌ای در آذربایجان و عده‌ای در رشت و گیلان با مشروطه طلبان مشغول نبرد بودند عده‌ای هم که آمیخته با سواران بختیاری بودند بسرکردگی سردار معتضد با تعدادی توپ با تفاهق امیر مفخم و سردار جنک و سردار ظفر و سردار اشجع بسمت قم و کاشان برای جلوگیری از نیروی مشروطه خواهان در حرکت بودند و چنانکه دیدیم مأموریت هم داشتند که صمصام السلطنه و ضراغام السلطنه را گرفته مقلولا بطهران با خود ببرند .

در اینجا بد نیست این رباعی را که درست در همان موقع که این عده با توپ و سر باز بنام دستگیری و قلع و قمع آنها بطرف اصفهان حرکت مینمودند و یک نفر شاعر قمی بنام تندری سروده است در این تاریخ ثبت نمایم .

سردار زری آمده	ضراغام بگیرد	مأمور ز شه گشته	که صمصام بگیرد
ماداس ندیدیم	که صمصام ببرد	روبه نشنیدیم	که ضراغام بگیرد

۱- محمود تندری از شعرای دوره مشروطیت میباشد و در آن موقع خود شاهد و ناظر حرکت این اردو بطرف اصفهان بوده است .

۲- انجمن ولایتی اصفهان بریاست حاجی آقا نوراله مجتهد و عضویت اشخاصی مثل سید حسن مدرس و میرزا حبیب‌الامین‌التجار و حاجی محمد حسین کازرونی و دکتر مسیح‌خان و جمعی دیگر از روشنفکران اصفهان تشکیل شده بود .

خلاصه ضرغام السلطنه چون از یکطرف اعتماد و اطمینانی بقول عموزادگان خود نداشت و از طرفی هم چون حس کرده بود که سردار اسعد در سرفراخیر خود باروپا بند و بست‌هایی کرده صلاح در این دید که فعلاً عزیزاله خان برادر خود را با عده‌ای سوار همراه حاجی علیقلیخان سردار اسعد روانه نماید و خود در اصفهان بمنظور استرداد اموال غارت شده اهالی چند روزی توقف کند صمصام السلطنه هم طبق نظر برادر خود در اصفهان به رتق و فتق امور آن سامان پرداخت و چون با آمدن سردار اسعد از اروپا از نقشه‌های آینده خبردار شده بود قبل از حرکت سردار اسعد با نظر انجمن ولایتی اصفهان^۴ تلگراف تهدید آمیزی وسیله سفارت عثمانی باین مضمون به طهران مخابره کرد. «چون شاه از دادن مشروطیت خودداری میکند بختیارها سوی طهران حرکت میکنند تا درخواست‌های خود را به زور شمشیر بقبولانند»

و خبر سقوط اصفهان هم چون بسایر جاها رسیده بود تلگرافهای متعددی از اطراف و اکناف ایران یعنی از رشت و تبریز و حتی از انجمن سعادت اسلامبول بعنوان صمصام السلطنه با اصفهان رسید و این بود که او را در این موقع بیش از پیش به آینده درخشانتری امیدوار ساخت.

و اما چیزی از ورود سردار اسعد با اصفهان نگذشته بود که خبر شکستن محاصره تبریز و وسیله روسها رسید و فرمائی هم تلگرافی از طرف محمدعلی شاه مبنی بر استقرار اصول مشروطیت بتمام کشور صادر و عفو عمومی هم اعلان گردید ولی حاجی علیقلیخان سردار اسعد که خود را از هر لحاظ آماده کار ساخته بود و علاوه از سالها پیش نقشه چنین روزی را در سر میپرورانید و در اروپا و ایران زمینه را فراهم کرده بود وقتی باین فرمان نگذاشت و سواران بختیاری را برداشته بطهران حرکت نمود و چون قوای دولتی در کاشان متمرکز شده بود از طریق جوشقان شروع به پیشروی نمود و در نزدیکی‌های قم چند روزی متوقف گردید و منتظر نزدیک شدن قوای سپهدار تنکابنی که از قزوین بطرف ساوه جلومی‌آمد شد.

گفتیم که انگلیس و روس ایران رقابت شدیدتری داشتند ضمناً انگلیس‌ها

هم نمیخواستند اوضاع را طوری جلوه دهند که روسها متوجه نقشه آنها بشوند و بفهمند که این جریان و نهضت‌ها با توافق آنها میباشد این بود که سفیر انگلیس (سر برکلی) علی‌الظاهر به سفیر روس (گارتونیک) طوری وانمود کرد که از حرکت سواران بختیاری و مجاهدین شمال بطرف طهران بیمناک است و باید بوسیله‌ای از پیش آمدن آنها جلوگیری نمود و قرار گذاشتند که نمایندگان بطرف قم و قزوین روانه کنند و با سردار اسعد و سپه‌دار تنکابنی در این زمینه مذاکره نمایند و سردار اسعد هم چون از جریان مطلع بود بهمین مناسبت چند روزی را در روابط ترک توقف نموده و انتظار ورود آنها رامیکشید و همین رفت و آمدها بود که محمدعلیشاه را اغفال میکرد و بحسن نیت روس و انگلیس امیدوار مینمود در صورتیکه چنین نبود و دولت انگلیس برای طرد او وضعف قاجاریه میکوشید و دولت تزاری روس هم با این شرط که اگر محمد علی شاه برود پسر او جانشین او بشود موافقت کرده بودند .

در این مورد از پدرم شنیدم که میگفت وقتیکه نمایندگان روس و انگلیس با کالسکه به محل اردوی سردار اسعد رسیدند مستقیماً نزد او راهنمایی شدند و شاید بیش از دو ساعت صحبت و مذاکرات محرمانه آنها بطول انجامید و ما حاصل مذاکرات آنها این شد که قوای بختیاری باصفهان برگردد و آن دو نماینده خارجی از طرف شاه اطمینان داده بودند که هر چه خواسته ملت باشد از لحاظ برقراری قانون و تشکیل مجلس شورای ملی بمورد اجرا بگذارند . ظاهراً سردار اسعد هم قبول نموده بود ولی همینکه آن دو نفر برخاسته و خدا حافظی کرده از در خارج شدند چرچیل نماینده انگلیس مجدداً به بهانه اینکه قوطی سیگارش را که جا گذاشته بردارد مراجعت کرد و با سردار اسعد به تنهایی مذاکره مختصری کرد و از اینجا بود که سردار اسعد اگر قبلاً میگفت مقصودم مشروطیت و حکومت قانون است حال میگفت مصمم به خلع محمد علی شاه هستم و شتابان روبه طهران گذاشت .

خلاصه قوای بختیاری بسر کردگی سردار اسعد و چند نفر از برادرزادگان

و عموزادگان منجمله عزیزاله خان پسر رضاقلیخان ایلبکی و محمدجوادخان^۱ منتظم الدوله پسر اسفندیارخان و محمد تقی خان^۲ ضیاءالسلطان پسر خودش و چند نفر دیگر از رؤسای بختیاری مانند آحاجی ابوالفتح احمد خسروی^۳ بطرف طهران رهسپار شدند و درین راه تا نزدیکی طهران نیز به مانعی برخورد نکردند زیرا قوای دولتی را که بسرکردگی سردار معتضد بطرف قم در حرکت بودند و همچنین سواران امیر مفخم هم که بکاشان رسیده بودند بلبل و جهات خارجی که ذکر شد و باور کرده بودند که قوای سردار اسعد به اصفهان مراجعت میکنند آنها نیز بسرعت بطرف طهران عقب نشینی نمودند.

قبلاً نیز یوسف خان امیر مجاهد هم که با برادرش سردار اسعد از اروپا وارد شده بود از طریق اراک و قم مأموریت یافته بود که پیغام سردار اسعد را به سردار ظفر و امیر مفخم و سایر خوانین بختیاری که در خدمت محمد علی شاه بودند برساند که چون مشروطیت حتمی است حتی الامکان از تماس با قوای بختیاری که از اصفهان پیش می آیند خودداری نمایند و از هر گونه تصادمی اجتناب ورزند این بود که قوای بختیاری تا نزدیکیهای طهران با مانعی برخورد نکرد و حتی سردار ظفر و سردار اشجع هم که جزو قوای دولتی اعزامی از مرکز بودند از بین راه بطرف اصفهان و بختیاری رهسپار شدند. گفته شد که دخالت ایلی بختیاری در نهضت مشروطیت ایران اساساً بعلت وجود نفت و اشتراك منافع در خاک بختیاری و همچنین قدرت جنگی آنها بود که سیاست روز احتیاج مبرمی بوجود این ایلی داشت و از طرفی هم چون نمیخواستند دولت روسیه تزاری را هم که در آن موقع نفوذ کامل در دربار قاجاریه داشت و هم مرز ایران هم بود از خود مشکوک سازند بی میل نبودند بعضی از رؤسای این ایلی با دولتیان و

۱- محمد جوادخان منتظم الدوله فرزند ارشد اسفندیارخان بود که بعداً که ملقب

به سردار اقبال شد برادر کوچکترش سلطان مرادخان ملقب به منتظم الدوله شد.

۲- محمد تقی خان ضیاءالسلطان پسر دویم حاجی علیقلی خان سردار اسعد بعداً ملقب

به امیر جنگ شد ۳- حاجی ابوالفتح پدر آقایان هرمزخان و عبدالحسین خان احمدی

بختیاری میباشد.



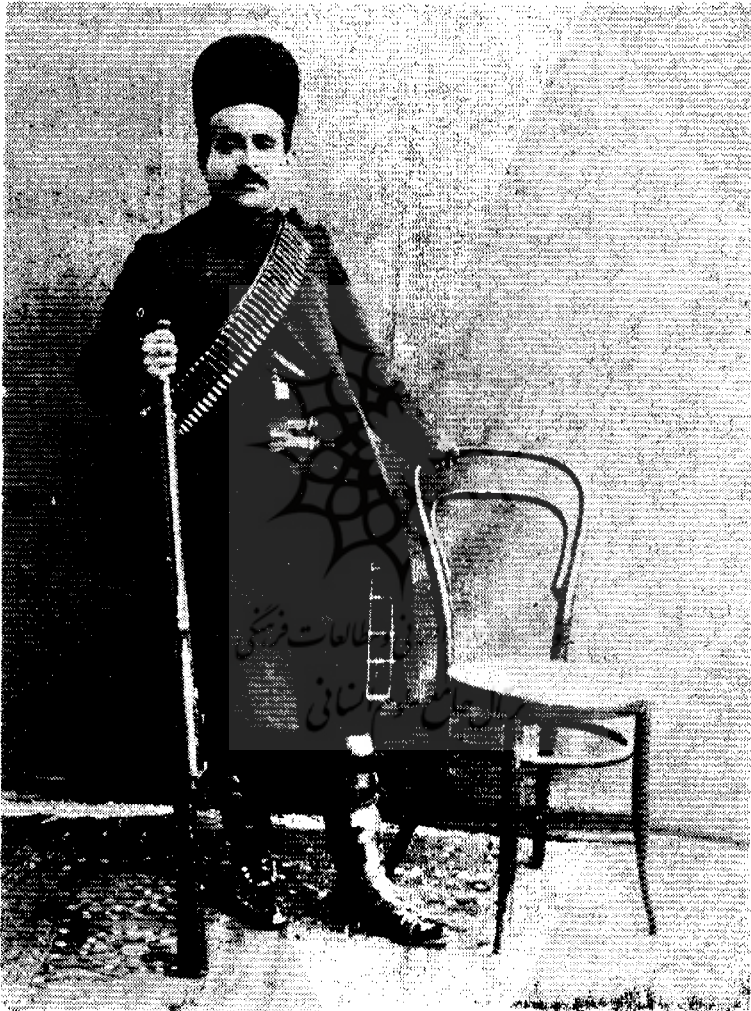
نشسته از راست به چپ ۱ - سردار اشجع ۲ - امیر مفخم ۳ - حاجی علیقلیخان سردار اسعد ۴ - صمصام السلطنه ۵ - سردار ظفر ۶ - سردار جنگ
ایستاده: ۱ - هادیخان ایلگی ۲ - سالار اعظم ۳ - سهام السلطنه ۴ - مرتضی قلیخان ۵ - سردار فاتح ۶ - امیر مج

بطرفداری محمدعلیشاه وارد معرکه شوند خود خوانین بختیاری نیز به چنین سیاستی راغب بودند زیرا بالاخره هر دسته‌ای پیشرفت میکرد دسته دیگر را میتوانستند نجات دهند چنانکه دیدیم بمجردیکه محمدعلیشاه متحصن شدوآب از آسیاها افتاد آنهاییکه مانند امیرمفخم و برادرانش جزو طرفداران جدی دولت بودند و حتی تا آخرین دقیقه نیز از فداکاری و خدمت بمحمدعلی شاه فروگذار نکرده بودند بلافاصله بقول اسکندر خان بآبادی که در یادداشت‌های خود نوشته است (همه بحق و حسابهای خود رسیدند) این دسته نیز بآندسته پیوستند و از مزایای مشروطیت متساویاً استفاده نمودند. امیر مفخم ایلخانی بختیاری شد و سردار جنگک بحکومت یزد منصوب گردید سردار اشجع هم پس از احضار صمصام السلطنه بطهران بجای او حاکم اصفهان شد فقط ضرغام السلطنه در این میانه سرش بی کلاه ماند و باوجود خدماتیکه ابتدای کار در اصفهان نموده و در واقع راه را برای آنها باز کرده بود بی بهره ماند و حاجی علیقلیخان سردار اسعد باتوافق اولاد حاجی ایلخانی و نیز با جلب عده‌ای از نزدیکان و حتی برادران ضرغام السلطنه بطرف خود توانست ضرغام السلطنه را برای همیشه از محیط سیاست خارج و برکنار نماید و خود زمام امور را در دست گیرد.^۱

خلاصه همانطوریکه در پیش اشاره شد قوای سردار اسعد بسرعت پیش می‌آمد و پس از تصرف قم بحرکت خود ادامه داد و تا حوالی طهران هم باهیچگونه مقاومتی روبرو نشد متأسفانه موقعی که سواران سپهدار تنکابنی در جنوب غربی طهران با سواران بختیاری برخورد نمودند چون علائم ممیزه‌ای در میان نبود پیش قراولان قوای سپهدار تنکابنی بسرکردگی یفرم خان ارمنی در قاسم‌آباد با سواران بختیاری مواجه شدند و غافل از اینکه این سواران مربوط بقوای سردار اسعد است شروع به تیراندازی نموده و جنگ سختی

۱- برای نگارنده این مسئله هنوز لاینحل مانده است که سردار اسعد با آن طینت پاکی که داشته و حتی ظل السلطان قاتل پدر خود را از دست مجاهدین نجات داده بوده است چرانبست بضرغام السلطنه عموزاده خود که در این راه هم کمک‌های مؤثری به او کرده بود این طور رفتار نموده است مگر بگوئیم در این مورد دستور داشته است

بین آنها روی داد که در نتیجه عزیزاله خان ایلبگی (عم نگارنده) که سرکردگی آن عده از سواران بختیاری را داشت با چند تن دیگر از خوانین و رؤسای بختیاری مانند اسدخان بختیاروند و نصراله خان و غیره شهید شدند و موقعی به این اشتباه پی بردند که دیگر کار از کار گذشته بود.



عزیزاله خان ایلبگی فرزند دوم رضا قلیخان ایلبگی و برادر کوچک ضرغام السلطنه که در راه آزادی ملت موقبعیکه سرکردگی عده ای سوار بختیاری را در اردوی حاج علی قلیخان سردار اسعد داشته، جان خود را فدا نمود

باری پس از این واقعه و اظهار تأسف از این پیش آمد قوای سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری در قره تپه بهم ملحق شدند و متفقاً از سمت شما لغرب از طریق رباط کریم و کن بقریه طرشت و سپس از دروازه بهجت آباد (کالج فعلی) بطهران وارد شدند و پس از زدو خورد های زیاد و تلفات سنگین موفق بتصرف و تسخیر کامل طهران گردیدند و در نتیجه در روز بیست و چهارم جمادی الاخر سال ۱۳۲۷ هجری قمری یکسره به مجلس شورای ملی در بهارستان ورود نمودند و بفاصله سه روز نیز ضرغام السلطنه که در بین راه خبر شهید شدن عزیزاله خان برادرش را شنیده بود با قوای خود بعجله وارد طهران شد در این موقع چون محمد علی شاه ورود ضرغام السلطنه را هم با عده ای سواران بختیاری بطهران شنید ناچار شد در بیست و هفتم جمادی الاخر یعنی روز ورود ضرغام السلطنه بتهران بسفارت روس در زرگنده متحصن شود .

اساساً محمدعلیشاه از نام ضرغام السلطنه وحشت داشت زیرا فتح اصفهان و



گویا سفیر انگلیس است که در مجلس شورای ملی آمده و تحصن شاه را به حاج علی قلیخان سردار اسعد در حال اطلاع میدهد

فرار اقبال الدوله در همان اوایل رعب و هراس مخصوصی در دل او ایجاد کرده بود بنابراین بمجرد اطلاع از ورود او بطهران با عجله از باغشاه به سفارت روس حرکت کرد .

در هر حال به محض تحصن شاه لیاخوف فرمانده قزاقها باتفاق چرچیل انگلیسی و یک افسر روسی به بهارستان آمده شمشیر خود را باز کرده سردار اسعد تحویل داد و تسلیم شد ولی همین لیاخوف که مجلس را بتوب بسته بود از طرف سردار اسعد و سپهدار تنکابنی دو مرتبه فرمانده قزاقها شد و امنیت شهر هم باو محول گردید و پس از آن باتشکیل شورای عالی از علما و شاهزادگان و اعیان و تجار احمد میرزای ولیعهد را که دو اوزه سال بیشتر نداشت بسطنت ایران برگزیدند و عضد الملک را که از پیر مردان قاجاریه بود به نیابت سلطنت انتخاب کردند و سپس برای استرداد جواهرات سلطنتی و اموال دولتی با محمد علی شاه و مقامات روس و انگلیس وارد مذاکره و اقدام شدند . مصمصام السلطنه هم در همین موقع بطهران دعوت شد و سردار اشجع در اصفهان جای او را گرفت .

در اینجا دو موضوع را که خیلی مهم است و از پدرم که در همان تاریخ در تهران بوده و در این جریانات حضور داشته است شنیده ام چون جنبه تاریخی دارد ذکر مینمایم یکی راجع به نیابت سلطنت حاجی علیقلیخان سردار اسعد است که چون این مقام را باو پیشنهاد کردند از قبول آن خود داری کرد و در جواب کسانی که علت عدم قبول این مقام را جویا شده بودند گفته بوده است من چون دارای برادران و عموزادگانی هستم که همطراز من میباشند و مسلماً این مقام موجب میشود که در خانواده ام اختلاف و اختلالانی بوجود آید اینست که از این مقام حتی مقام بالاتر هم صرف نظر مینمایم^۱

موضوع دیگر استرداد جواهرات سلطنتی است که آنرا هم پدرم میگفت امیر

۱ - حتی موقعی که تمام اختیارات مملکت هم بدست سردار اسعد افتاد و باو گفته شده بود که امیر منمخ و سردار جنگ را گرفته تحویل مشروطه خواهان بدهد قبول نکرد و گفته بوده است اختلاف عقیده و ملک موجب نمیشود که من عموزادگان خود را از بین بردارم